

<div></div>
معمّا

نامادری جوان

امید ارمین

ساعت ۱۰ شب بود که بازپرس پژوهش‌گزارش قتلی در یک سرقت مسلحانه را دریافت کرد.

خیلی زود مقابل ساختمان دو طبقه‌ای از خودرواش پیاده شد، از بیرون نگاهی به پنجره‌ها انداخت، همه زده‌ها حفاظ داشتند، پرده‌های حریر آن انداخته شده بود با وجود این به دلیل روشن بودن لامپ‌ها داخل خانه‌رامی شدتشخیص داد. در طبقه همکف آثاری از درگیری و به هم ریختگی وجود نداشت، صدای گریه‌های زن و مردی در تراس مشرف به حیاط شنیده می‌شد با دیدن صحنه جنایت احساس کرد زلزله هفت ریشتری آمده است.

همه اثاثیه شکسته و به هم ریخته شده بود جسد پیر مرد حدود ۶۵ ساله‌ای زیر میز بل‌های شکسته افتاده و اطرافش پر از خون بود.

در اتاق کاری که قفسه‌های کتابخانه سالم مانده بود گاو صندوقی جلب نظر می‌کرد که در آن باز بود و مدارک داخلش روی فرش پهن شده بود و هیچ اثری از پول یا طلا دیده نمی‌شد.

پیرمرد به نام شهید یکی از جواهر فروشان بود و احتمالاً داخل گاود صندوق بزرگ طلا نگهداری می‌شد.

با پرگردپله‌هایک در آهنی وجود داشت که با کلید کامپیوتری قفل بود بازپرس کلید زرد رنگ را از پسر مقتول به نام عباس گرفت و وقتی بالا رفت با راهنمایی عباس و کنار زده شدن دیوارهای متحرک خود را در برابر مجهزترین کلکسیون طلا و جواهرات دیدو مشخص بود دزدان به این طبقه نرسیده‌اند. عجیب این که این سرقت یک مصدوم داشت بازپرس با پایي بردن به این که پسر کوچک تر مقتول در صحنه جنایت حضور داشت سراغ عباس و عروس مقتول به نام رزیتا رفت.

عباس گفت: من و برادر م هوشنگ با پدرم زندگی می‌کنیم، رزیتا همسر عقدی ام است اما هنوز عروسی نگرفته‌ایم.

وی افزود: چون امروز جمعه بود من و رزیتا برای گردش بیرون رفته بودیم، ساعت ۹ شب بود که با خانه تماس گرفتم اما هیچ کس جواب تلفن را نداده به موبایل‌های پدرم و هوشنگ زنگ زدم باز هم خبری نشد، نگران خودم را به خانه رساندم بر خلاف همیشه چراغ‌های حیاط و طبقات ساختمان روشن نبود تعجب کردم خودم را به طبقه اول رساندم باور کردنی نبود فقط فریاد می‌زدم به طوری که رزیتا از خواب بیدار می‌ماند و شنید و از ماشین پیاده شد و هر اسامی خود را به من رساند. جسد پدرم را از روی پیزامه‌اش تشخیص دادم نگران هوشنگ بودم در داخل اتاق خواب او را دیدم که بیهوش روی زمین افتاده است سر اعش رفتم دیدم نفس می‌کشد هیچ جای هوشنگ خون آلود نبود اما هر کاری کردم به هوش نیامد.

بازپرس دیگر کاری در آن جانداشت محفل قتل را ترک کرد تا این که ساعت ۱۱ صبح روز بعد به بیمارستان رفت هوشنگ در حال گریه کردن نزد برادرش بود، رزیتا و عباس هم آن جا بودند از هر دو خواست آن جا را ترک کنند بعد رو به روی هوشنگ نشست:

سارقان چند نفر بودند؟

حدود چهار نفر.

آنها را می‌شناختی؟

خیر تا آن زمان سارقان را ندیده بودم.

با چه بهانه‌ای وارد خانه شدند؟

زنگ در کوچک را زدند، وقتی از ایقون تصویری ی رسیدم چه کار دار ندیک کارت م مربوط به نیروی پلیس را به من نشان دادندو گفتندیک سارق هنگام فرار به حیاط خانه شما پناه برده است و خواستند بدون سر و صدا سریع در را باز کنم.

برای این که مطمئن شوم آن‌ها پلیس هستند خودم تا جلوی در رفتم و آن را باز کردم خواستم کار نشان را ببینم، نمی‌دانم چه شد که چشمانم سیاهی رفت و مجرای بینی ام دچار سوزش شد. فقط توانستم به دیوار تکیه دهم تا به زمین نخورم بعد دیگر چیزی نفهمیدم.

پدتر در آن لحظه گچا بود؟

طبقه اول بود، نگران برادر م بود و از این که سر به هوا شده است ابراز ناراحتی می‌کرد. بازپرس وقتی بیمارستان را ترک کرد دستور بازداشت دو پسر و عروس مرد جواهر فروش را صادر کرد و با گفتن دو دلیل ثابت کرد که آن‌ها این قتل را انجام داده‌اند و همه صحنه‌ها ساختگی است. عباس، هوشنگ و رزیتا هم اعتراف کردند قاتل هستند و چون پدرشان می‌خواست با دختری ۳۰ ساله از دواج کند او را کشته‌اند.

۲ دلیل

اولین دلیل بازپرس: وقتی به در خانه مقتول رسید به طبقه دوم نگاهی انداخت پنجره ها حفاظ آهنی داشتند و حریر بودن پرده ها و روشن بودن لامپ‌ها ای اتاق، زیبایی داخل ساختمان را در طبقه دوم نشان می‌داد.

در داخل ساختمان وقتی بازپرس خواست به طبقه دوم برود در ی مجزا، کامپیوتری و قفل شده دید که آثاری از تخریب وجود داشت اما به نظر می‌رسید سارقان نتوانسته‌اند داخل بیرون از پسر مقتول کلید خواست و داخل محل نگهداری طلاها و کلکسیون‌ها را دیوارهای متحرک رفت و متوجه شد همه سیستم‌های برقی طبقه دوم داخل طبقه دوم و پشت در کامپیوتری است. پسر بزرگ مقتول گفت: «وقتی به در خانه رسیدم بر خلاف همیشه که چراغ‌های حیاط و طبقات ساختمان روشن بود، این بار فقط چراغ‌های طبقه اول روشن بود. این با صحنه حادثه همخوانی نداشت چون طبقه دوم با چراغ‌های روشن شدن می‌داد پسر بزرگ مقتول دروغ می‌گوید حتما دلیل دارد.

دلیل دوم: پسر بزرگ مقتول گفت، برادرش را در اتاق خواب بیهوش پیدا کرده است در حالی که وی ادعا کرد جلوی در با پاشیده شدن گاز به صورتش سرش گیج رفته و باتکیه دادن به دیوار بیهوش شده است، پس باید او در نزدیکی در پیدامی‌شد چون سارقان با آن عجله نمی‌توانستند او را جا به جا کنند، پس با دروغ پردازی بود.

مهدی ابراهیمی

کودکان با توجه به ناآگاهی هایشان قربانیان اصلی شیاطین هستند و این در حالی است که خانواده ها می‌توانند در بیشتر مواقع مانع وقوع چنین فجایعی شوند.

■ **ابلیس لنگ**

ز مستان سال ۸۵ بود که مرد لنگی که با دو خرگوش بازیگوش به شکار طعمه‌های خردسال می‌رفت و آنان را قربانی نیت شیطانی خودمی کرد همه را بهت زده کرد. این مرد وقتی کودک‌کان پسران آنها و خارج از خانه می‌دید با چوب‌زبانی به فریب آنان می‌پرداخت.

خانواده یک پسر بچه را زن مرد لنگ را نزد پلیس در شمال غرب تهران فاش کرد.

پدر کودک گفت: وقتی پسر م به خانه آمد گریان و آشفته و لباس هایش خاکی و به هم ریخته بود ابتدا نمی‌خواست حرفی بزند اما با اصرار های مادرش چیزهایی گفت که ما را به وحشت انداخت.

ماموران در تحقیق از این خانواده پی بردند وقتی پسر شان خارج از خانه حوالی جنت آباد در حال بازی بوده به مرد لنگی بر خورده که سمت وی آمده و با چهره ای مهربان در خواست کمک کرده است.

پسر بچه به کار آگاهان گفت: پای راست این مرد

می‌لنگید، او با لبخندی به من نزدیک شد و گفت دو

خرگوش بازیگوش داشت که فرار کردند. سپس خواست

در یافتن خرگوش‌ها به او کمک کنم و قول داد یکی از

خرگوش‌ها را به من بدهد.

وقتی پدر قتم با راهنمایی‌های او در حاشیه‌های خلوت

محل م‌ان به جست‌وجو پرداختیم تا این که در بین

شمشاده‌ها ز سوی این مرد مور دحمله فرار گرفتم و او پس

از کتک زدن من و تهدید به این که من را خواهد کشت،

باعث شد تسلیم شوم و...

مرد لنگ بالاخره بازداشت شد و به فریب کودک‌کان زیادی

اعتراف کرد. او در دادگاه کیفری محاکمه شد و...

■ **کفتارهای جنگل لویزان**

در پرونده سیاه دیگری که پلیس توانسته گروهی متجاوز را دستگیر کند، تعدادی پسر جوان معروف به کفتارهای جنگل لویزان با شناسایی پسران نوجوان آنان را طعمه

نقشه شیطانی خودمی کردند.

این کفتارها به بهانه این که طعمه هایشان برای خواهران

آنان مزاحمت خیابانی ایجاد کرده‌اند، این پسران

نوجوان را حلقه کرده و به بهانه تنبیه به جنگل لویزان

می‌کشاندند و در آن جا به آنان تجاوز می‌کردند.

از اعترافات تک‌اند ذهنده کفتارها می‌توان پی برد که اگر

طعمه هایشان مقداری هوشیاری و آگاهی داشتند شاید

این گروه موفق به اجرای نقشه شان نمی‌شدند.

■ **تراژدی بیچه**

اگر بیچه را زنگ خطری بدانیم که ۲۰ کودک را بعد از

نیت شیطانی اش کشت و با این تصور که بیچه به خاطر

فرهنگ حاشیه‌نشینی و پرآلودگی جمعیت در پا ک‌دشت

و حوالی آن موفق به اجرای تلخ‌ترین جنایات در خصوص

تعرض و قتل کودک‌کان شده است، این اتفاق را به حوادث

احتمالی داخل شهرها مرتبط ندانیم نباید خطرات

مشابه در اشکال دیگر را که در همه آن‌ها کودک‌کان

قربانیان اصلی هستند از نظرها دور بدانیم.

شکارچی تاریکی را که با عنوان مامور به شکار دانش

آموزان در شرق تهران می‌پرداخت هنوز به خاطر داریم

که به اعدام محکوم شد، اما این پایان ماجرا نیست.

اگر پدران و مادران بدانند که چه دام‌هایی بر سر راه

کودکانشان در محیط‌های خارج از خانه پهن شده است،

هیچ‌گاه خطا نخواهند کرد و با کنار گذاشتن برخی

ملاحظات سنتی و با برقراری دوستی با فرزندانشان،

آنان را با خطرات احتمالی آشنایمی کنند.

■ **دختر معلول**

مینا هر وقت برای خرید بیرون از خانه می‌رفت، مادر

دلشوره می‌گرفت، مینا عقب مانده ذهنی بود و همه به او

ترحم می‌کردند. احساس بدی بود اما مادر می‌سوخت

ومی‌ساخت. هر روز بزرگ‌تر می‌شد، تنها تفریحش این بود

که برای خرید از خانه بیرون برود.

یکی از روزها مینا آشفته به خانه بازگشت و مادر صحنه

وحشتناکی را دید، وقتی پدر و مادر مینا به پلیس پناه

بردند دیگر خیلی دیر شده بود، مرد بقالی از همان

دوران کودکی این دختر عقب مانده را هدف نیت

شیطانی خود قرار داده بود. مادر سرش را بین دو دست

گرفت، می‌دانست که یکی از مقصران خودش است و

سهل انگاری جبران ناپذیری از او سر زده است. در این

خصوص علی رستم پور روان شناس بالینی می‌گوید:

متأسفانه امروزه به دلیل غفلت و کم توجهی والدین

و نبود امنیت در جامعه با پرونده‌های سیاهی برای

کودکان مواجه هستیم، مروری بر صفحه حوادث نشان

می‌دهد که این موضوع به یک معضل تبدیل شده، اما

کسی چاره ای برای رفع این معضل نیندیشیده است.

نگاهی تحلیلی بر پرونده‌های سیاهی که رو به افزایش هستند

سایه شیاطین بر سر کودکان بی گناه!



این در حالی است که فرزندان ما باید در این خصوص آگاه شوند که چگونه هنگام بروز این معضل از خود دفاع کنند. این روان شناس ادامه می‌دهد: مروری بر این گونه پرونده‌ها نشان می‌دهد که عاملان تعرض به کودک‌کان خودشان در کودکی قربانی تعرض شده بودند و به گونه‌ای قصد انتقام جویی از محیط اطراف خود به خصوص افراد جامعه را دارند و در صدد تناسخ عده‌های روانی خود را بر سر کودک‌کان بی‌دفاع خالی کنند.

رستم پور می‌افزاید: در حالی که در ابتدا خانواده باید

برای حل این موضوع فرزندان خود را برای مقابله با

چنین جنایت خاموشی بیدار کند. آموزش و پرورش،

صدوا و سیما و جامعه در مراحل بعدی به نوبه خود وظیفه

دارند تا کودک‌کان را در این خصوص آگاه کنند. به عنوان

نمونه در هر مدرسه یک روان شناس یا یک مشاور به

دانش آموزان، آموزش بدهد که هنگام بروز خطر چگونه

از خود دفاع کنند یا به آن‌ها آموزش بدهد که در دام این

افراد ضد اجتماعی گرفتار نشوند.

معمولاً شیوه این افراد برای دانش آموزان یا کودک‌کان

خارج از خانه، پرسیدن آدرس، خرید خوراکی، حمل

ساک، جعبه یا وسایل سنگین و حتی تهدیداتی است که

سلاح مقاومت را از طعمه‌ها می‌گیرد که باید در مراحل

آموزشی برای دانش آموزان و کودک‌کان بیان کنند که

اگر در خیابان‌ها یا اطراف مدرسه و خانه این شیاطین

انسان نما در سر راهشان قرار گرفتند، فریبشان را

نخورند. در واقع بدانند که خطر در کمین آن‌هاست و هر

لحظه ممکن است آن‌ها را تهدید کند و بعد حادثه‌ای رخ

دهد که هیچ‌گاه قابل جبران نباشد.

■ **آگاه‌سازی**

محمد همیشه با بچه‌های محل فوتبال بازی می‌کرد،

خیلی خسته شده بود و می‌خواست به خانه برگردد،

وقتی همه از یکدیگر خدا حافظی کردند محمد تنها ماند

و به سمت خانه رفت، هنوز کوچکی ا فاصله داشت که

پسر جوان او را صدا زد، جعبه‌ای در کنار پای او بود؛ بهانه

آورد که سنگین است و محمد می‌تواند او را در بردن سبد

داخل زیرزمین خانه‌ای کمک کند.

چند دقیقه‌ای با دام شیطانی فاصله نداشت که به یاد

حرف‌های پدر و مادرش افتاد که بارها از خطرات بیرون

از خانه برای کودک‌کان گفته بودند، لیخندی به پسر جوان

زد پا در دش را بهانه کرد و به خانه رفت.

دو روز بعد وقتی به مدرسه رفته بود شنید که دوست

صمیمی اش از سوی پسر جوانی به زیر زمین خانه‌ای

کشانده شده است تا سیدی را جا به جا کنند و در آن جا

مورد حمله‌ان پسر قرار گرفته است و...

لحظه‌ای مکث کرد، پدر و مادرش دوستش را

می‌شناختند، مهربان و حساس بودند اما چرا از گفتن

این واقعیت‌ها به بچه‌هایشان پرهیز کرده بودند، آن روز

وقتی به خانه برگشت پدر و مادرش را در آغوش کشید

و بوسید.

■ **زود دیر می‌شود**

وقعا بعد از حادثه می‌توان تاثیرات آن را متصور شد.

علی رستم پور در این خصوص می‌گوید: طی بررسی

هایی که روی کودک‌کان و نوجوانان قربانی این توطئه‌ها

دوستانه به بچه‌ها فهماند که نباید گول صیادان بی‌رحم را بخورند، مرگ پسری که در شمال تهران بچه‌ها را به زیرزمین می‌کشاند جز از سهل انگاری والدین برای تذکر دادن به بچه‌هایشان از حبله دیگری استفاده کرده است؟ او با آگاهی از این که بچه‌ها ترس و واهمه‌ای از دامی که برای آنان گسترده شده ندارد ندو تاکنون کسی به آنان در این زمینه تذکری نداده است به راحتی نقشه شوم خود را به مرحله اجرا در می‌آورد.

این قاضی کار کشته ادامه داد: ترساندن بچه‌ها از مکان‌های خلوت و اعتماد نکردن آنان به هر کسی حتی مغازه داران جزو اولویت هاست، اگر بچه قبلاً از پدر و مادرش شنیده باشد که نباید به حریم داخلی مغازه‌ای که خلوت است وارد شود، هیچ‌گاه در دام نمی‌افتد. »

■ **شیطان در ناوایی**

یک دادیار در دادسرای تهران که نمی‌خواهد اسمش فاش شود نیز نظره‌های مشابهی دارد. وی به مورد تلخ دیگری اشاره کرد و گفت: «پسری ۱۰ ساله برای خرید نان به ناوایی می‌رود. کارگران ناوایی از او می‌خواهند در گوشه‌ای منتظر بماند، وقتی پخت نان تمام می‌شود و همه می‌روند از این پسر می‌خواهند داخل رفته و نان‌های بهتری را جدا کنند، همین غفلت کافی بود که پسرک در دام هوسرانی این کارگران نادان بیفتد.»

وی ادامه داد: «اعتماد به دیگران باید شاخصه‌هایی داشته باشد، وقتی شخصی می‌شود که پسری گرفتار شده است همه اما و اگرها پشت سر هم صف می‌کشند، نباید شرایطی به وجود بیاوریم که پشیمانی به بار بیاورد. این که آشنایی وارد حریم زندگی شود و با وجود اطلاع از این که وی در سن از دواج قرار دارد نباید کودک‌کان را به او سپرد و از گرایش غافل ماند، بچه‌ها را باید آگاه کرد و در این راه جز والدین لازم است برخی سازمان‌های مرتبط نیز در این زمینه اطلاع‌رسانی کنند.

این دادیار افزود: خریدهای لوازم خانه که نیاز به خروج بچه‌ها از حریم خانه و دوری از پدر و مادر و اعضای بزرگ‌تر خانواده دارد، کاری غیر منطقی است. بچه‌ها همیشه باید همراهی داشته باشند چون خوب و بد را از هم تشخیص نمی‌دهندو خطرات را احساس نمی‌کنند، گاهی آدم‌ربایی‌ها یا سرقت جواهرات کودک‌کانه نیز از همین سهل انگاری‌ها سرچشمه می‌گیرد، در کل بچه‌ها را در خارج از خانه باید همراه بزرگ‌تری باشند تا در دام خطرات گرفتار نشوند.

قاضی هنرمند معاون سابق دادستان تهران نیز حرف‌هایی بر می‌گفتن دارد. وی می‌گوید: «متأسفانه فاصله‌سنی زیاد والدین از کودک‌کان و درک نکردن شرایط کودک از سوی آنان، این قشر معصوم و بی‌گناه را در سرآشیمی سیاهی می‌اندازد چون پدران و مادران به جای دادن هوشیاری به بچه‌ها دور این مسائل را خط

قرمزی می‌کشند و تصور می‌کنند که اگر بچه‌هایشان چیزی ندانند محاسن نمی‌شوند و سالم‌تر خواهند ماند در حالی که باید با همان زبان کودک‌کانه خطرات را به آنان گوشزد کرد تا بدانند در شرایط خاص چگونه عمل کنند و به راحتی آهویی در دام شکار چپان نباشند.

وی می‌گوید: متأسفانه سازمان‌های مسئول نیز کوتاهی می‌کنند، صدوا و سیما وارد شدن به این مباحث حساس را جایز نمی‌داند، آموزش و پرورش تنها آموزش‌های درسی را در اولویت می‌داندو کاری با پرورش فکری کودک‌کان به در بستر خطرات تنها می‌مانند و به خاطر جرم ناکرده، مجازات می‌شوند، ندارند.»

■ **چه باید کرد؟**

باید از شعار دادن دوری کنیم و به واقعیت‌ها نزدیک شویم، هنوز به فر هنگی نرسیده ایم که اطلاع‌رسانی به کودک‌کان را اصل بشماریم، باید دست در دست یکدیگر بکوشیم تا بچه‌هایمان با شنیدن زنگ خطر، هوشیار باشند. بیجه‌ها کم نیستند که همگی مانند کفتار در تاریکی منتظر یک اشتباه می‌مانند و به سمت طعمه‌های ناتوان حمله می‌برند باید کارشناسانه به مبارزه با این خطرات که کم‌نیز نیستند و گاهی خیلی از اتفاقات خاموش می‌ماند، رفت. مطمئن باشید دست‌هایی

پر از امنیت خواهی داشت و در این میان پلیس نیز تنها می‌تواند برای پیشگیری از وقوع جرم‌های سیاه برنامه‌های اجتماعی در مدارس بگذارد و به کودک‌کان یا والدین آنان آموزش بدهد و گر نه دستگیری شیاطین انسان نما به صورت ریشه‌ای در درامان نمی‌کند چون در این گونه جرم‌های سیاه، جبران کردن ضایعه امکان‌ناپذیر نیست؛ روش غلطی است، چرا نباید با نسل‌های بعدی انتقال دهند. شاید اگر کمی در زمینه رفت و آمدهای کودک‌کان نظارت وجود داشت شاهد وقوع حوادثی این چنین و حتی قتل کودک‌کان نبودیم.

قتل یک پسر بچه فوتبالیست در شهرک محلاتی تهران که برای بازی فوتبال و با لباس آبی ورزشی از خانه خارج شد و ششصد یک روز بعد در پشت بهای خاکی پیدا شد نمونه‌ای تلخ از این گونه حوادث است و...



دخترم دیگر نفس نمی‌کشد. به همین دلیل بلافاصله از خانه بیرون رفتم، چند ساعت در خیابان‌ها پرسه زدم تا این که خودم را به پلیس معرفی کردم. ولی واقعا قصد کشتن دخترم را نداشتم و از قتل او پیشمانم.

پرونده این مرد با صدور کیفرخواست به دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد تا به زودی به آن رسیدگی شود. این در حالی است که همسر کیومرث اعلام کرده از شوهرش هیچ شکایتی ندارد و از خون دخترش گذشت می‌کند.

پشت پرده قتل دردناک عروس افیونی

وتلاش برای ردیابی کیومرث آغاز شد.

چند ساعت از جنایت خانوادگی نگذشته بود که کیومرث به پلیس آگاهی رفت و تسلیم پلیس شد. پدر دختر کش به مأموران گفت: دخترم حدود دو سال بود که متعاد شده بود.

او با رفتار هایش ما را اذیت می‌کرد. چند بار از او خواسته بودم تا اعتیادش را ترک کند اما قبول نمی‌کرد. وی ادامه داد: دخترم چند ماه بود که با پسر مورد علاقه‌اش به نام

احمد نامزد کرده بود. اما احمد حاضر نبود با دخترم به عقد

کند. آخرین بار وقتی متوجه شدم دخترم و نامزدش بدون

اطلاع من به شمال رفته‌اند به گلاویز اعتراض کردم و با هم

درگیر شدیم. او مرا تهدید به خودکشی کرد، هر بار با دخترم

دعوا می‌کردم می‌گفت که خودش را می‌کشد تا از این

زندگی خلاص شود. او قبلاً یک بار هم دست به خودکشی

زده بود. این مرد گفت: یک روز قبل از قتل دخترم به سراغ

پدری وقتی فهمید نامزد دخترش از ازدواج با او منصرف شده، دختر عتادش را کشت.

وی در حالی از خود دفاع می‌کند که همسرش اعلام کرده از شوهرش هیچ شکایتی ندارد و از خون دخترش گذشت می‌کند. اوایل پاییز سال ۹۷ زنی با پلیس تماس گرفت و از کشته شدن دختر ۲۲ ساله‌اش به دست پدرش خبر داد. پلیس بلافاصله به این خانه در جنوب تهران رفت و با جسد یک‌دود دختر جوان روبه‌رو شد. مادر گریان در حالی که اشک می‌ریخت به ماموران گفت: دخترم به نام گلاویژ حدود دو سال بود که به دام اعتیاد افتاده بود. به همین دلیل شوهرم کیومرث همیشه با او درگیر بود. وقتی آخرین بار درگیری میان شوهر و دخترم بالا گرفت همسر م او را خفه کرد و از خانه بیرون رفت.

جسد دختر جوان با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل